عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

همیشه گپ‌وگفت با رضا امیرخانی مغتنم است؛ هرقدر هم از مصاحبه طفره برود و بگوید برای سفرنامه‌هایم چیز اضافه‌تری ندارم که بگویم. به‌قول خودش برای «نیمه‌دانگ پیونگ یانگ» هر آنچه را که باارزش به‌نظر آمده، نوشته و اگر چیزی از قلم جامانده، از شدت بی‌ارزشی بوده است. با این حال کتاب تازه امیرخانی، حرف‌ها و هشدارهایی دارد که دوست داشتیم با او درموردش صحبت کنیم.

شما در نیم‌دانگ پیونگ یانگ صریحا می‌گویید ایران اگر بخواهد هم، کره‌شمالی یا کره‌جنوبی نمی‌شود اما نشانه‌هایی جهت تذکر می‌آورید که احتمالا از باب هشدار است که ایران نباید چنین شود. می‌خواهم بدانم مرز این دو کجاست؟ یعنی مرز کره‌شمالی یا کره‌جنوبی شدن کجاست؟

سوال سختی است. اصولا وقتی وارد فضای سفرنامه می‌شویم دست من از اجتماعات‌نویسی‌های این خلدون بیستم‌تر است؛ چراکه امروز عبارات و نشانگان جدیدی برای جهان‌شناسی و جهان‌بینی ما ساخته شده که برخی از آنها دست ما را می‌بندد. هرگونه صحبت وقتی فراتر از اقلیم است و به‌ویژگی‌های نژادی نزدیک می‌شود برچسب نژادپرستی به آن فرد نزدیک خواهد شد. دیروز می‌توانستیم به‌راحتی از خصایص نژاد زرد صحبت کنیم کمااینکه این‌خلدون درباره محیط جلگه‌ای و جغرافیای جلگه و دربارابای ما صحبت می‌کرد که مردم آن دیار، این ویژگی را دارند و الی امروز درباره خصایص آنها نمی‌توانیم به‌راحتی صحبت کنیم. لذا بایدبحث را به‌سمت مباحث غیرنژادی ببریم. با این وجود معتقدم شباهت‌هایی هست. در مصر حکومت فاطمیون که ما مزدیک هستند و نوعی از ولایت اهل بیت را دارند در اقلیت بودند و همین باعث می‌شد انواع مختلفی از آدم‌های مختلف آنجا رشد یابند. مصر از این جهت مهم است و در سده‌های اخیر باید به یاد داشته باشید چه مشروطیت، چه جنبش جمال عبدالناصر، چه اخوانی‌های سید قطب و چه جریان آزاد مطبوعات از ما جلوتر هستند. مصر فوق‌العاده در این امر جلو است.

به‌نظر می‌رسد هنوز خاطرات زیادی از سفرهای مختلف ایران دارید که هرکدام سفرنامه خاص خودش را می‌طلبد. اما سوال من این است که آیا تحریم تنها شاخص شکل‌گیری استبداد در کره‌شمالی است؟

تحریم تنها دلیل استبداد نیست. به‌نظر من تحریم تنها دلیل تک‌صدایی نیست، بلکه استبداد، استبداد ترافعیتی می‌کند، تک‌صدایی راقوی‌تر می‌کند. این نسبت را باید این طور متوجه شد که تحریم همه‌چیز آزادی‌های آزاد را می‌زداید تبدیل به کشور تک‌صدایی می‌شود و باید در نظر داشت که تک‌صدایی نشانه‌ای از تک‌صدایی شدید در کشور است. شاید در این مورد مثال کوبا مثال درستی باشد که دچار تحریم است و با تک‌صدایی مبارزه می‌کند. سعی می‌کنند در آموزش و دهه‌اشت با کشورهای جهان به‌شدت مرتبط باشد و از دستاوردهای آنها غافل نیفتد. به‌همین علت پزشکان کوبایی در کارهای خیریه جهانی سریع شرکت می‌کنند، می‌دانند این ارتباط علمی و پزشکی به‌نفع این است که خودشان را بالا بکشند. در این دوموضوع بیش‌ازحد بهداشت و آموزش کوبا پیشرفته است و تک‌صدایی در آن دارد نشده است. درمورد کره‌شمالی طولانی، استبداد بیشتر و تک‌صدایی بیشتر را ایجاد می‌کند.

راه‌حلی که تلویحا در این کتاب برای عبور از تحریم دارید همگرایی با کشورهایی مستقل از سیاست‌های مثل زنان ایرانی و... است. آقای محمد حسین جعفریان می‌گوید یک بار هم رهبر انقلاب در دیدار رایزنان فرهنگی کشورتان شما هر کجا رویداد لول روی زنان قرار گرفتید شما هر کجا نیستید بلکه مقابل آمریکاست. این نگاه چه ملزوماتی دارد و وضع ما الان چه‌طور است؟

اگر برخواهیم همه را به‌زور به‌دلیل حکمرانان چه‌اراری نبینند زمینه‌یابد ببینیم که در دست حکمرانان چه‌اراری وجود دارد. بروید. درمورد سازمان فرهنگ و ارتباطات باتوجه‌به تجربه ناقص خودم، نه‌تجربه جامع و کامل، می‌توانم بگویم ارزیابی‌هایی که از سازمان فرهنگ و ارتباطات داریم و ارزیابی‌هایی که وقایع دارد سازمان فرهنگ و ارتباطات می‌تواند به‌راحتی بگوید یک‌سری فعالیت‌ها را انجام می‌دهد. می‌تواند برخی از دستاوردها را طوری جلوه دهد که برای مدتی در چشم دستاوردهای مهمی باشد ولی در عمل این اتفاق نیفتد. از این منظر که نگاه کنیم ایرانی صحبت می‌کنید، به لحاظ بازبودن ذهنی همیشه معترض است و به‌شدت نسبت به حکمرانی خوب اعتراض دارد. درباره حسنی مبارک چقدر شطور کردند ولی در واقعیت اگر حسنی مبارک را با هرکدام از حاکمان عرب مقایسه کنید آزادی خواه‌تر و بهتر بود. مصری‌ها هم مردم روشنی هستند.

شاید بخشی از این موضوع به سابقه تمدنی آنها بازمی‌گردد؟

بلاخره مصری‌ها اولین کشورهایی بودند که ارزش جریان آزاد مطبوعات را فهمیدند. حکومت فاطمیون بود. مقاله‌ای وجود دارد که آقایی به نام چینی آن را نوشته است و از پیشرفت مسلمانان حرف می‌زند. می‌گوید تا حدود سال ۴۰۰ هجری کشور افغانستان تنگ می‌شود. دیشب یکی از دوستان من از هرات تماس گرفت و باهم صحبت کردیم، دنیای من عوض شده بود، یعنی برای من خیلی لذت‌بخش تر است. در یک حوزه تمدنی و یک فضای فرهنگی با افغانستان هستیم. انسان افغانستانی همان انسان ایرانی است و تفاوت زیادی باهم نداریم. اگر تفاوتی داریم برای مرزهایی است که ساختند که اعتقادی به آن نداریم. من که اینجا نشسته‌ام واقعا نمی‌توانم بگویم فضیلت و برتری‌ای نسبت به انسان افغانستانی دارم. چه تفاوتی دارم؟ اگر انگلیسی‌ها به بوشهر حمله نکرده بودند این برادر هراتی من در آن‌ماه‌ها پیش آمد. آن زمان من گفتم اگر این چند هفته دیگر ادامه پیدا کند، کشت من هوا می‌رود. خیلی شبیه کره‌شمالی می‌شویم و خدا کند زودتر تمام شود. واقعا آرزو می‌کنم هر کاری سه‌هفته یا‌چه‌های آن‌طرف ارتباط نداشته باشد و ادبار نشنود آرام‌آرام شبیه‌هم می‌شویم. انسان موجود سازگاری است و خود را سازگار می‌کند.

ارتباط کره‌ای‌ها با گذشته‌شان به‌طور کامل قطع شده است؟

مهم‌ترین اتفاق در آنجا، تولد آقای کیم ایل سونگ است. درباره قبل تولد او تاریخی ندارند و طبیعتا این گیم کمی بحث می‌کند. چیزهایی دارند که سلحشوری قوم گره را نشان می‌دهد و موضوع تحریم که همیشه با ما بوده و همه همسایه‌ها با ما دشمنی دارند و دروغ هم نمی‌گویند، چینی‌ها همیشه با آنها دشمن بودند، ژاپنی‌ها همیشه دشمن‌شان بودند و معتقدند همیشه درمیان دشمن زندگی کرده و با سلحشوری خود را حفظ کردند تا خوشبت کیم سون جون متولد شد و بر ما طلوع کرد.

یک نکته که در «نیم‌دانگ پیونگ یانگ» برای من جای سوال داشت این بود که احساس می‌کنم در کتاب دچار خودستایی شدید، یعنی همواره سانسور کردید تا یک سری چیزها را نگویید. شاید از یک منظر دلیلش این باشد که نمی‌خواستید بگویید ما هیچوقت کره‌شمالی نمی‌شویم یا حتی ملا آنجا که با خبرنگار صهیونیست صحبت می‌کنید احساس کردم همه ماجرا را بیان نکردید. آیا واقعیت هم چنین بوده است تا یک سری چیزها را ننویسید؟

درمورد خبرنگار صهیونیست به‌نظر می‌رسد کره‌ در کتاب بیان شده عین واقعیت است. یعنی حتی یک کلمه بیشتر و کمتر نبود. اتفاقی که افتاد این بود که آنجا با هم کارت و شماره تلفن ردوبدل نکردیم و بعدا دسترسی به آنها نداشتم و هیچ‌وقت هم آنها را پیدا نکردم. عجیب بود که در روزنامه‌های فلسطین اشغالی هم چیزی از آنها پیدا نکردم و حدس زدم ممکن است که دستیار یکی از نیوسندگان آنجا بودند. چون این کار در دنیا مرسوم است که نویسنده‌ها در ویژوالیست‌های خوب دستیاری دارند که به کره‌شمالی می‌رود و درباره امور کار می‌کند. مقاله می‌نویسد. این اشتباه متداولی من با آنها در حالی که آنها رفته بودند. می‌دانستم صبح پروازی بود و رفتند و دسترسی به آنها نداشتم. یک نکته وجود داشت که درحین نوشتن کتاب مدام به این فکر می‌کردم که کمی می‌خواهد بهترین و رسمی‌ترین فرض کنم و فرض کنم یک سند درباره جایی در یک دوره‌ای که نمی‌شد درباره آن حرف زد، پس بهتر است حالت سندیت کتاب حفظ شود.

تجربه‌ای که در جانستان کابلستان، داشتم این بود که مخاطب ایرانی تقریبا از عمده بخش‌ها و تحلیل‌ها خوشش آمده بود. اما مخاطب افغانستانی که در افغانستان زندگی می‌کرد از تحلیل‌های من درباره ایران چندان خوشش نمی‌آمد. یعنی احساس می‌کرد که بیشتر درمورد ایران صحبت می‌شود درحالی که باید درباره افغانستان صحبت می‌شد. این تجربه‌ای بود که دقت کردم در این کتاب، بهتر است سندی درباره کره‌شمالی بنویسیم، پس تحلیل‌های خودم برای خودم بماند. از این منظر یک تحفظی داشتم که تحلیل در کتاب ارائه ندهم، ولی این که مطلبی را بخواهیم بیان کنم و نگفته، نبوده است. خیلی از مطالب درباره ایران صحبت که احساس می‌کنیم گفتن آن خیلی فایده‌ای هم ندارد، ولی به‌نظرم می‌رسد تفریق دقیقی که از آنجا می‌دادم به‌طور طبیعی در ناخودآگاه مخاطب حک می‌کند که نظر من درباره ایران چه‌چیزی است. اتفاقا مخاطبه‌کاری از این جهت درست است که من هرجایی می‌نویسم درباره ایران حرف بزنم، می‌گفتم من درباره کره‌شمالی می‌نویسم و جاهایی که از دستم درفته درباره ایران نوشتم.

از بین این دو سفرنامه «جانستان کابلستان» و «نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ» کدام‌یک برای شما جذاب‌تر بود؟

بدون شک افغانستان جذاب‌تر بود. افغانستان هم سفرنامه‌ای جذاب بود هم کشور افغانستان جذاب‌تر بوده است. دلبرای بسیار برجسته‌ای است و در دوره‌ای در توسعه بسته کره‌شمالی و در پیروزی‌های نظامی و سیاسی آدم برجسته‌ای بود. نباید کره‌شمالی امروز را قیاس کنیم. کره‌شمالی از سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰ جزء دوره‌های موفق است و حتی در زمینه رشد اقتصادی از کره‌جنوبی جلوتر بوده است. اگر بخواهیم بی‌پرده‌تر صحبت کنیم کره‌جنوبی آن زمان دست نژادهای غرب‌گرا بوده است. نژادهای اقتدارگرا غرب‌گرا بودند و اصلا نظام سیاسی کره‌جنوبی آزادتر از کره‌شمالی نبوده است. این طور نیست که این تصویر همیشگی بوده باشد. کره‌شمالی در یک دوره می‌توانست رویای شهروند کره‌جنوبی باشد متنهادر فاصله بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بود. اینها ربطی به کتاب من نداشته است و تاریخ کره‌شمالی یا کتاب من مرتبط نیست کما اینکه تمدن آن به من ارتباطی ندارد. نسبت آنها با ژاپنی‌ها نه ربطی به تمدن غرب دارد و نه ژاپن استعمارگر برتر آن منطقه است. اینها ربطی به کتاب من ندارد و برای همین هم در سفرنامه نیاوردم.

به اهمیت خودانتقادی در شکل‌گیری جامعه غربی اشاره کردید. فکر نمی‌کنید کشورهایی همچون کره‌شمالی به‌خاطر تحریم‌ها و تهدیدهای بیرونی، امکانات بروز خودانتقادی را حذف می‌کنند؟

به‌نظرم قدرت وقتی حداکثری می‌شود و برای خود رقیبی پیدا نمی‌کند نیازی به خودانتقادی ندارد.

اما معمولا با توجیه حفظ ثبات، صدای اعتراض و نقد قطع می‌شود.

قبول است، ولی آن ثبات شکننده است. یعنی آن ثبات با اولین صدای مخالف فرومی‌ریزد. اگر یک‌ماه قبل از دستگیری صدام، وارد عراق می‌شدیم هم مردم برخی استانها می‌گفتند که چه ثبات بارزشی است و آن حکمرانی چه لذت‌بخش است با مردمی که باید تلنگر هم‌چیز آنگونه که می‌گفت؟ آن حکمرانی به‌نظر من انسانی و لذت‌بخش نیست. شما تا دوهفته قبل از مرگ قذافی اگر وارد لیبی می‌شدید می‌توانستید لفظ قذافی پدر مردم لیبی را از لسان مردم بشنوید. اما این چه آنچه پدر و فرزندی است که دوهفته نشده به پرواز چوالهو می‌زنند. این برای ما ارزشمند نیست و باید این را از خود در آورد. جمهوری اسلامی را نمی‌خواستیم که این طور به آن نگاه کنیم. این اصل هیچ‌وقت هم آورا پیدا نکردم و حدس می‌زنم ممکن است که دستیار یکی از نیوسندگان آنجا بودند. چون زنده بمانیم باید خودانتقادی داشته باشیم.

جالب است که در کتاب گفتید ما هیچ‌وقت کره‌شمالی نمی‌شویم، ولی در همین مصاحبه هم گویا یک اندازی نسبت به کره‌شمالی نشدن دارید. پس می‌توان گفت «نیم‌دانگ پیونگ یانگ» نسخه دلالی دارد تا فقط شرح یک سفرنامه باشد.

بله، فرض کنید سال گذشته درباره اندلوس تحقیق کردم ولی به چند درد می‌خورد؟ شناخت من از نیولیبرال مردم مهم است. شما ژورنالیست هستید و بهتر می‌توانید سوال درباره اندلوس بنویسید که مردم نسبه‌درباره‌چی می‌خواهند بدانند. اما اگر سوال را اشتباه جواب دهید مردم می‌خوانند. به‌نظر من کشف سوال یکی از وظایف هرکسی است که با افکار عمومی کار دارد. الان کره‌شمالی برای مردم سوال است.

انتشار کتاب شما با موج کرونا در همین بازه بود. در این وضعیت بسیاری از کشورهای غربی در مدیریت کار دچار بحران شدند. برخی متفکران در نقد دولت حداقلی که ایده‌آلی لیبرالی است، نوشتند کره‌شمالی رسما اعلام کرده شیوع کرونا در این کشور صفر بوده است. آیا امثال احمدی‌نژاد باید دولت حداکثری نتوانسته‌اند بهتر کرونا را اداره کنند؟

حتی اگر این موضوع حقیقت داشته باشد که کره‌شمالی گرفتار کرونا نشده است، صحت این مطلب موجه‌تر بود و من عین حال قابل ارزیابی نیست، از طرفی می‌شود برای این شواهدی پیدا کرد مثل اینکه ارتباط کمی با جهان دارند. وقتی کل ارتباط شما با جهان دو فقلار در هفته از مبدا پکن و سه‌پرواز تویولف از مبدا پکن هست، با این ارتباط کم شاید بتوان کنترل بهتری داشت، ولی صحت این موضوع در صلاحیت ما نیست. حتی اگر به این نتیجه برسید در بیماری کرونا مدیریت بهتری داشته‌اند آن‌وقت باید درباره قحطی‌ای که موجب مرگ‌ومیر فراوانی در دهه ۹۰ میلادی شد، صحبت کنید. مطلب بعدی این است که شادی و می‌شویم. درهرصورت کیمیایی از آن دسته از فیلمسازهایی است که اگر همین الان هم فیلم بسازد مخاطب زیاد دارد. البته این راباگویم من خیلی به‌درد سینما نمی‌خورم و خیلی اهل فیلم دیدن نیستم. مثلا ۱۰ نفر باید بگویند یک فیلم خوب است تا من ببینم. به غیر از فیلم‌های حاتمی کیا که استثناست.

سینمای جهان چطور؟

سینمای جهان را می‌بینم، فیلم‌های خوب را می‌بینم.

سریال چطور؟

اصلا سریال نمی‌بینم. (می‌خندد) پایتخت را به‌خاطر پسرهایم دیدم.

سریال‌های معروف خارجی را چطور؟

سریال‌های خارجی را اصلا ندیده‌ام. هیچ‌کدام را ندیده‌ام. وقت نمی‌کنم. کتاب نخوانده زیاد دارم.

با این اوصاف فاصله شما با مخاطب امروزی خیلی زیاد می‌شود. آیا نکته‌ای درمورد کتاب مانده که بخواهید به آن اشاره کنید؟

نکته‌ای که گفتن آن شاید بد نباشد و من بارها هم گفته‌ام ولی باز هم عرض می‌کنم. اصولا درمورد سفرنامه مصاحبه گرفتن خوب از آب درنمی‌آید، دلیلش این است که آنچه را نویسنده درمورد سفرنامه‌اش، گفته است. سفرنامه درحقیقت واقع‌گرایی است و نویسنده آنچه را داشته است، گفته. اگر من الان بگویم چیزی را که درباره کره‌شمالی نگفتم‌به شما عرض کنم، می‌گویید همین را در کتاب می‌نوشتید، چرا گذاشتید در مصاحبه بگویید؟ اعتقاد من این است که سفرنامه‌نویسی و خاطره‌نویسی اصولا نویسنده را می‌میراند، ولی فقط چه نویسنده و چه مخاطب را زنده می‌کند. من امروز هیچ‌موردی درباره کره‌شمالی ندارم که در کتاب خودم نگفته باشم. مصاحبه شما کمک می‌کند که از حواشی چیزی یادم بیاید و عرض کنم، این گونه نیست که واقعی در کره‌شمالی مانده باشد و من به شما نگفته باشم. اگر چیز بالارزشی بود در کتاب گفتم و اگر چیزی را هم نگفته باشم از شدت بی‌ارزشی بود.

به‌خصوص در آنجایی که این امکان نبود که زیاد مانور بدهید؟

دقیقا هر چه بود من کشیدم بیرون و از داخل آن خطی درآورم و گفتم، ولی درمورد داستان این گونه نیست. داستان می‌زاید، یعنی من نبودند وقتی داستان می‌نویسم بعد درمورد داستان خود مثل یک مخاطب می‌توانم فکر کنم و بگویم راستی در اینجا می‌توانید این گونه فکر کنید. تازه شما چیزی می‌گویید که من اصلا به آن فکر نکرده‌ام. این به نظر من تفاوت داستان و متن خاطره‌گونه و واقع‌نگاری است. به‌خاطر همین زمان زنده می‌ماند و نویسنده آن نیز زنده می‌ماند.

سفرنامه‌های قبلی را که مرتبط با خاطرات در کره‌شمالی بود، پیش از نوشتن کتاب خوانده بودید؟

در سفر دوم همه را خواندم. در سفر دوم تمام کتاب‌ها را خواندم و فقط یک کتاب غیرتجربه‌ای در آنها بود. دو یا سه سفرنامه غیرتجربه خوانده و همه چیزهایی را که ترجمه شده بود، مطالعه کردم، البته برای سفر دوم را می‌گویم.

چه تاثیری روی نگاه شما به کره‌شمالی داشت؟

آن سفرنامه‌ها انگار خیلی تاثیری نسبت به آنجا و آدم‌هایش بغض داشتند. من بغض ندانستم و اینها برای من آدم بودند و بعد صحنه‌ای هم که در آخر کتاب برای من پیش آمد برنامه‌ریزی شده نبود و من فکر نمی‌کنم آن تکه‌ای که برای شروع کرد داده‌بودند یا افسر مافوق برای من دنیای غریبی بود؛ برخلاف آنچه می‌توانید از کتاب به‌ما هم‌می‌گویید. دیدم که فطرت انسان‌ها زنده است، آنجا را دوست داشتم که دوباره جایمانیم و بی‌حفته دیگر بتوانم با برای نزدیک‌تر شوم و این خارج از روال و منطق سفرنامه بود که تا آن لحظه نبوده بودم.

الان این مشکل را باید داریم.

بله. فرض کنید من رقیبی نداشته باشم و همه‌سانسور شوند یا ننویسند، من هم ضعیف می‌شوم.

الان به همه سعی در نبوشتن دارند.

الان وضع بدی است. فکر ایرانی در معرض خطر است، شما زمان‌ها را ببینید، چند تا از این زمان‌هاست که بخواهند حرف ما را بزنند و ما سوگند اهروز مردم را بیان کنیم؟ چقدر که هستند؟ اصل قصه همین است. من سوء چنایی بدهم ولی به چه درد می‌خورم‌می‌خود؟ حاتمی کیا گرارا حمتدین‌گی‌هایش این است که می‌دانم مردم دنبال چه هستند. «پیامبر» آقای مجیدی با همه هزینه‌ای که برای آن شد، سوال مردم ما نبود. ولی به نظر من آن فیلم هم‌سوالی از مردم را جواب نداد. هیچ‌ربطی هم به حضرت پیامبر نداشت.

در جشنواره فیلم امسال غیر از خروج، فیلم «خون شد، کیمیایی را دیدید. می‌دانم که جزء علاقه‌مندان این کارگردان هستید. به نظرتان این فیلم آخرش چطور بود؟

من مسعود کیمیایی را دوست دارم. فیلم‌هایش را هم دوست دارم، حتی فیلم‌هایی را که هنوز نساخته هم دوست دارم. (می‌خندد) به نظر من کیمیایی بخشی از فرهنگ ما را راهبری می‌کند.

کدام بخش از فرهنگ را راهبری می‌کند؟

یک قسمت از شناخت انسان ایرانی در دست کیمیایی است. به‌نظر من این را ما از طرف مخاطب‌های ایشان هم متوجه

ادامه در صفحه ۱۳

رضا امیرخانی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

باید سردار سلیمانی‌های فرهنگی داشته باشیم

قمری پیشرفت خوبی داشتیم و بعد از آن افول می‌کنیم. نکته‌ای این وسط بیان می‌کند، استدلال‌ها برای این شاید درست نباشد ولی باارقام که از هوش در این مقاله وجود دارد خیلی قابل توجه است. می‌گوید تا زمانی که مسلمانان اکثریت مطلق نبودند مجبور بودند به عالمان کشور خود احترام بگذارند و این باعث پیشرفت علم می‌شد. مثلا در همان دوران هم فردوسی را داریم و یک فرد زرتشتی که شاهنامه نوشته است. یعنی شاهنامه فردوسی در رقابت با شاهنامه زرتشتی جلو رفته و بهتر از آب درآمده است. می‌خواهم بگویم آن زرتشتی امکان کار کند. از زمانی که همه شبیه به هم شدیم عملا رشد علمی پایین آمده است. وقتی قدرت باشد رشد علمی نمی‌خواهید. در عربستان سعودی قدرت یکپارچه و یک خانواده است و می‌ترسند که اختیار را به کس دیگری بدهند. در مصر حکومت فاطمیون که ما مزدیک هستند و نوعی از ولایت اهل بیت را دارند در اقلیت بودند و همین باعث می‌شد انواع مختلفی از آدم‌های مختلف آنجا رشد یابند. مصر از این جهت مهم است و در سده‌های اخیر باید به یاد داشته باشید چه مشروطیت، چه جنبش جمال عبدالناصر، چه اخوانی‌های سید قطب و چه جریان آزاد مطبوعات از ما جلوتر هستند. مصر فوق‌العاده در این امر جلو است.

به‌نظر می‌رسد هنوز خاطرات زیادی از سفرهای مختلف ایران دارید که هرکدام سفرنامه خاص خودش را می‌طلبد. اما سوال من این است که آیا تحریم تنها شاخص شکل‌گیری استبداد در کره‌شمالی است؟

تحریم تنها دلیل استبداد نیست. به‌نظر من تحریم تنها دلیل تک‌صدایی نیست، بلکه استبداد، استبداد ترافعیتی می‌کند، تک‌صدایی راقوی‌تر می‌کند. این نسبت را باید این طور متوجه شد که تحریم همه‌چیز آزادی‌های آزاد را می‌زداید تبدیل به کشور تک‌صدایی می‌شود و باید در نظر داشت که تک‌صدایی نشانه‌ای از تک‌صدایی شدید در کشور است. شاید در این مورد مثال کوبا مثال درستی باشد که دچار تحریم است و با تک‌صدایی مبارزه می‌کند. سعی می‌کنند در آموزش و دهه‌اشت با کشورهای جهان به‌شدت مرتبط باشد و از دستاوردهای آنها غافل نیفتد. به‌همین علت پزشکان کوبایی در کارهای خیریه جهانی سریع شرکت می‌کنند، می‌دانند این ارتباط علمی و پزشکی به‌نفع این است که خودشان را بالا بکشند. در این دوموضوع بیش‌ازحد بهداشت و آموزش کوبا پیشرفته است و تک‌صدایی در آن دارد نشده است. درمورد کره‌شمالی طولانی، استبداد بیشتر و تک‌صدایی بیشتر را ایجاد می‌کند.

راه‌حلی که تلویحا در این کتاب برای عبور از تحریم دارید همگرایی با کشورهایی مستقل از سیاست‌های مثل زنان ایرانی و... است. آقای محمدحسین جعفریان می‌گوید یک بار هم رهبر انقلاب در دیدار رایزنان فرهنگی کشورتان شما هر کجا رویداد لول روی زنان قرار گرفتید شما هر کجا نیستید بلکه مقابل آمریکاست. این نگاه چه ملزوماتی دارد و وضع ما الان چه‌طور است؟

اگر برخواهیم همه را به‌زور به‌دلیل حکمرانان چه‌اراری ببینند زمینه‌یابد ببینیم که در دست حکمرانان چه‌اراری وجود دارد. بروید. درمورد سازمان فرهنگ و ارتباطات باتوجه‌به تجربه ناقص خودم، نه‌تجربه جامع و کامل، می‌توانم بگویم ارزیابی‌هایی که از سازمان فرهنگ و ارتباطات داریم و ارزیابی‌هایی که وقایع دارد سازمان فرهنگ و ارتباطات می‌تواند به‌راحتی بگوید یک‌سری فعالیت‌ها را انجام می‌دهد. می‌تواند برخی از دستاوردها را طوری جلوه دهد که برای مدتی در چشم دستاوردهای مهمی باشد ولی در عمل این اتفاق نیفتد. از این منظر که نگاه کنیم ایرانی صحبت می‌کنید، به لحاظ بازبودن ذهنی همیشه معترض است و به‌شدت نسبت به حکمرانی خوب اعتراض دارد. درباره حسنی مبارک چقدر شطور کردند ولی در واقعیت اگر حسنی مبارک را با هرکدام از حاکمان عرب مقایسه کنید آزادی‌خواه‌تر و بهتر بود. مصری‌ها هم مردم روشنی هستند.

شاید بخشی از این موضوع به سابقه تمدنی آنها بازمی‌گردد؟

بلاخره مصری‌ها اولین کشورهایی بودند که ارزش جریان آزاد مطبوعات را فهمیدند. حکومت فاطمیون بود. مقاله‌ای وجود دارد که آقایی به نام چینی آن را نوشته است و از پیشرفت مسلمانان حرف می‌زند. می‌گوید تا حدود سال ۴۰۰ هجری کشور افغانستان تنگ می‌شود. دیشب یکی از دوستان من از هرات تماس گرفت و باهم صحبت کردیم، دنیای من عوض شده بود، یعنی برای من خیلی لذت‌بخش تر است. در یک حوزه تمدنی و یک فضای فرهنگی با افغانستان هستیم. انسان افغانستانی همان انسان ایرانی است و تفاوت زیادی باهم نداریم. اگر تفاوتی داریم برای مرزهایی است که ساختند که اعتقادی به آن نداریم. من که اینجا نشسته‌ام واقعا نمی‌توانم بگویم فضیلت و برتری‌ای نسبت به انسان افغانستانی دارم. چه تفاوتی دارم؟ اگر انگلیسی‌ها به بوشهر حمله نکرده بودند این برادر هراتی من در آن‌ماه‌ها پیش آمد. آن زمان من گفتم اگر این چند هفته دیگر ادامه پیدا کند، کشت من هوا می‌رود. خیلی شبیه کره‌شمالی می‌شویم و خدا کند زودتر تمام شود. واقعا آرزو می‌کنم هر کاری سه‌هفته یا‌چه‌های آن‌طرف ارتباط نداشته باشد و ادبار نشنود آرام‌آرام شبیه‌هم می‌شویم. انسان موجود سازگاری است و خود را سازگار می‌کند.

کتاب بعدی شما باز هم سفرنامه است؟

نه، دوست دارم یک رمان بنویسم. البته از طرف جایی هم دعوت به کار شده‌ام تا یک مستندنگاری انجام دهم، فعلا نمی‌خواهم درموردش صحبت کنم.

رمان در چه فضایی است؟

هنوز زود است که نظری بدهم. شخصیت‌ها را می‌شناسم و با آنها فامیل می‌شوم، ولی زمان آن مشخص نیست. زمان به‌نظر می‌رسد معاصر است ولی گذشته را روایت می‌کند. نگاه نوستالژیکی به گذشته دارد که خوب هم نیست ولی چاره‌ای نیست.

با توجه به اینکه گفتید فاصله تان با مخاطب زیاد شده، فکر می‌کنید رمان شما چه بازخوردی از طرف مخاطبان تان داشته باشد؟

طبیعتا من نمی‌توانم در این فضا مخاطب را با خود همراه کنم. دست بالا می‌توانم پرسش‌ها را بیان کنم.

یعنی برای نوشتن رمان، فضای حسی و تجربی مخاطب امروزتان را لحاظ نمی‌کنید؟

خیر، نمی‌توانم؛ ادای این را نمی‌توانم درب‌یاورم که با مخاطب جوان امروز همراه هستم. تا عبارات اینها را باید بگیرم کلی طول می‌کشد و خدا نکند، فضای مجازی فرصتی فراهم کرده است اما آن از درست استفاده نمی‌شود. یک مثال بزنم. مثلا چهارها فوتبال بازی می‌کنند ولی این دلال‌ها هستند که آنها را پیدا می‌کنند، یکی از کسانی که در انگلیس این وظیفه را دارد شیرفروش‌های محلی هستند؛ آنها چهارها را پیدا می‌کنند. اینکه می‌گویم آخرینش درمورد یکی از بازیکنان تیم ملی انگلیس بود که در فینال جام جهانی یک‌نفر در جایگاه ویژه حضور داشت و اوراتشویق می‌کرد و بعد مشخص شد که او شیرفروشی است که او را کشف و به باشگاه معرفی کرده بود. پس فضای مجازی زمین بازی را فراهم کرده ولی آن شیرفروش‌های ما وجود ندارند. آنها باید باشند و بگویند تیپرسون ترازشد ترین لابو یا این دوفقرد و باید به شبکه زده تلویزیون بروند وصحبت کنند. خود این لابود بدنیست. چه کسی باید ضربب بدهد؟ صداوسیما و مطبوعات؛ به‌نظرم اینجاها مشکل داریم والا به اینها ضربب بدهید دچار جریان در ما را محدود کند این است که همین حقفرین شکسته شود. امیدوارم شرایط اضطراری ایران برزگ هم طولانی نباشد که بگوییم به‌خاطر شرایط اضطراری یک هفته اینترنت قطع شود، چون اگر یک هفته، دوهفته شود من عصبی می‌شوم. وقتی «نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ» را چاپ کردم یک هفته قطعی اینترنت داشتم که نگفتم، نبوده است. خیلی از مطالب درباره ایران صحبت می‌شد، این تجربه‌ای بود که دقت کردم در این کتاب، بهتر است سندی درباره کره‌شمالی بنویسیم، پس تحلیل‌های خودم برای خودم بماند. از این منظر یک تحفظی داشتم که تحلیل در کتاب ارائه نده‌هم، ولی این که مطلبی را بخواهیم بیان کنم و نگفته، نبوده است. خیلی از مطالب درباره ایران صحبت که احساس می‌کنیم گفتن آن خیلی فایده‌ای هم ندارد، ولی به‌نظرم می‌رسد تفریق دقیقی که از آنجا می‌دادم به‌طور طبیعی در ناخودآگاه مخاطب حک می‌کند که نظر من درباره ایران چه‌چیزی است. اتفاقا مخاطبه‌کاری از این جهت درست است که من هرجایی می‌نویسم درباره ایران حرف بزنم، می‌گفتم من درباره کره‌شمالی می‌نویسم و جاهایی که از دستم درفته درباره ایران نوشتم.

از بین این دو سفرنامه «جانستان کابلستان» و «نیم‌دانگ پیونگ‌یانگ» کدام‌یک برای شما جذاب‌تر بود؟

بدون شک افغانستان جذاب‌تر بود. افغانستان هم سفرنامه‌ای جذاب بود هم کشور افغانستان جذاب‌تر بوده است. دلبرای بسیار برجسته‌ای است و در دوره‌ای در توسعه بسته کره‌شمالی و در پیروزی‌های نظامی و سیاسی آدم برجسته‌ای بود. نباید کره‌شمالی امروز را قیاس کنیم. کره‌شمالی از سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰ جزء دوره‌های موفق است و حتی در زمینه رشد اقتصادی از کره‌جنوبی جلوتر بوده است. اگر بخواهیم بی‌پرده‌تر صحبت کنیم کره‌جنوبی آن زمان دست نژادهای غرب‌گرا بوده است. نژادهای اقتدارگرا غرب‌گرا بودند و اصلا نظام سیاسی کره‌جنوبی آزادتر از کره‌شمالی نبوده است. این طور نیست که این تصویر همیشگی بوده باشد. کره‌شمالی در یک دوره می‌توانست رویای شهروند کره‌جنوبی باشد متنهادر فاصله بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بود. اینها ربطی به کتاب من نداشته است و تاریخ کره‌شمالی یا کتاب من مرتبط نیست کما اینکه تمدن آن به من ارتباطی ندارد. نسبت آنها با ژاپنی‌ها نه ربطی به تمدن غرب دارد و نه ژاپن استعمارگر برتر آن منطقه است. اینها ربطی به کتاب من ندارد و برای همین هم در سفرنامه نیاوردم.

به اهمیت خودانتقادی در شکل‌گیری جامعه غربی اشاره کردید. فکر نمی‌کنید کشورهایی همچون کره‌شمالی به‌خاطر تحریم‌ها و تهدیدهای بیرونی، امکانات بروز خودانتقادی را حذف می‌کنند؟

به‌نظرم قدرت وقتی حداکثری می‌شود و برای خود رقیبی پیدا نمی‌کند نیازی به خودانتقادی ندارد.

اما معمولا با توجیه حفظ ثبات، صدای اعتراض و نقد قطع می‌شود.

قبول است، ولی آن ثبات شکننده است. یعنی آن ثبات با اولین صدای مخالف فرومی‌ریزد. اگر یک‌ماه قبل از دستگیری صدام، وارد عراق می‌شدیم هم مردم برخی استانها می‌گفتند که چه ثبات بارزشی است و آن حکمرانی چه لذت‌بخش است با مردمی که باید تلنگر هم‌چیز آنگونه که می‌گفت؟ آن حکمرانی به‌نظر من انسانی و لذت‌بخش نیست. شما تا دوهفته قبل از مرگ قذافی اگر وارد لیبی می‌شدید می‌توانستید لفظ قذافی پدر مردم لیبی را از لسان مردم بشنوید. اما این چه آنچه پدر و فرزندی است که دوهفته نشده به پرواز چوالهو می‌زنند. این برای ما ارزشمند نیست و باید این را از خود در آورد. جمهوری اسلامی را نمی‌خواستیم که این طور به آن نگاه کنیم. این اصل هیچ‌وقت هم آورا پیدا نکردم و حدس می‌زنم ممکن است که دستیار یکی از نیوسندگان آنجا بودند. چون زنده بمانیم باید خودانتقادی داشته باشی